

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نپاشد تن من مباد بدین بوم و بر زنده یک تن مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Political

سیاسی

برگردان از: حمید بهشتی*

۱۲ اپریل ۲۰۲۱

اینان زمانی پزشک یا مهندس برق بوده اند

و امروز در امریکا برای دریافت یک وعده غذای مجانی صف می کشند

پاندمی وضعیت فجیع غذایی در امریکا را تشدید نموده است. یک پنجم مردم مرتب غذا ندارند. صحبت با اشخاصی که برای یک وعده غذا در شیکاگو در صف می ایستند.

برای دریافت غذا جلوی کلیسای لوتری پیلگریم در شیکاگو یک نفر بی خانمان نیز که به خاطر یخ زدگی هر دو پایش را قطع کرده اند آمده است.

به هنگام گرسنگی آدمی به یاد فقیرترین کشورهای گیتی، به فکر مناطق جنگ زده، کشورهای ناموفق و دچار خشکسالی مانند چاد، افریقای مرکزی یا هائیتی می افتد. در مقابل آن، امریکا قوی ترین اقتصاد جهان بوده، با اینحال گرسنگی کولاک می کند. ۵۴ میلیون امریکائی یعنی یک ششم مردم در پایان سال گذشته به دریافت اعانات محتاج بوده اند. در سال ۲۰۱۹ گرسنگی بر ۱۰.۵ درصد مردم مستولی بود. بر حسب تحقیقات اتاق فکری انستیتوت بروکلین به دنبال پاندمی این بخش دو برابر گشته است. یعنی یک پنجم مردم به مواد غذایی دسترسی مرتب ندارند. این درصد در مورد خانوارهای بچه دار بیشتر است. علی رغم این که مواد غذایی در این کشور بیش از میزان نیاز داخلی تولید می گردد. طبق اعلام سازمان غذایی امریکا، گرسنگی در مناطق کشاورزی بیشتر به چشم می خورد.

سالمندان بی خانمان در محله ای ویلانی

اما شهرهای میلیونی مانند شیکاگو نیز در همین وضعیت اند. در این شهر یک ششم خانوارها به کمبود غذایی دچارند. مکان های پخش غذای انبار بزرگ غذایی شیکاگو و نیز بینادهای کلیسایی و خصوصی همه جا فعال اند. به ویژه شنبه ها و در محلات فقیر نشین می توان در کنار خیابان ها میزهای تاشوئی را مشاهده نمود که اشخاص داوطلب مشغول غذا دادن به مردم صف کشیده هستند.

جلوی کلیسای لوتری پیلگریم در محله اوانزود افراد مستمند سالهاست می توانند روزهای شنبه غذای گرمی دریافت نمایند. کشیش این کلیسا، کریستیان جونسون می گوید هر بار تقریباً ۴۰ نفر مراجعه می کنند که نیمی از آنان بی خانمان هستند. برخی از آنان می توانند در خوابگاه های ضروری شب را به روز آورند. به گفته او، مقررات و شرایط سخت

مانند اعمال خشونت، تجاوز و سرقت موجب بیم گشته، لذا همه از این موقعیت استفاده نمی کنند. وی می افزاید: بسیاری از نیازمندان، سالمند بوده، غالباً در اتاق های یکنفره ساکن اند. اکثر مراجعان از همین محله یا از محله مجاور می آیند.



کشیش کریستیان جونسون و همسرش در مقابل کلیسا در حال دعای جمعی

ساکنان محله راونزوود از طبقه متوسط بوده و خانه ها دو طبقه است. جونسون می گوید: "در این محلات نیز بی خانمان هست. آنها فقط بهتر از سایر جاها از انتظار مخفی اند." پشت راونزوود در کنار شهر محله ایست معروف، زیرا حتا در هوای سرد و یخبندان نیز در آنجا، کسانی در چادرهای کوچک در کنار خیابان اطراق کرده اند. تقسیم غذا در ساعت ۱۱،۵ آغاز می گردد. اما اکثر مراجعان علی رغم سرما و برف زودتر حضور می یابند. غالباً نیز مراجعان آشنا هستند. مثلاً یک گروه بلغار هست. برخی ده، دوازده سال است بدینجا می آیند. اما همه می گویند اگر پولی جمع کنند به کشورشان باز خواهند گشت. آنان با غرور می گویند در شهر دویست هزار بلغار هست. زنی می گوید ۲۷ سال است در شیکاگو زندگی می کند. اما به خاطر سختی زبان و بدون قبولی در امتحان زبان رسمیت یافتن به عنوان شهروند غیر ممکن است.

خطر فقر به دنبال بیماری

یکی از افراد با هیبت چشمگیر، مردیست دو متری با لباس سرخ رنگ. وی مایل نیست نام خود را مطرح کند. می گوید "من از اهالی پروس شرقی هستم و در روز سوء قصد هیتلر در سال ۱۹۴۴ چشم به دنیا گشوده ام". خانواده او دارای حیاطی بوده اند که در زمان جنگ از دست داده و نتوانستند آن را دوباره به مالکیت خود بازگردانند. ۱۹۵۵ مادرش با دو فرزند پسر به امریکا مهاجرت نمود. می گوید: "پس از ده سال پس انداز، مادرش قادر گشته بود خانه ای دوطبقه را ایتایع نماید". برادرش به کانادا رفته، اما خودش در دانشگاه در شیکاگو مهندسی برق آموخت و برای ادامه تحصیل به گراتس در اتریش رفت و آنجا زبان روسی فراگرفت. پس از بازگشت به امریکا در مشاغل مختلف به کار پرداخت، از جمله به آموزگای ریاضیات و علوم طبیعی. وی به کشورهای امریکای جنوبی و استرالیا نیز مسافرت کرده است. کارل که المانی و مهندس برق است اکنون در سن ۷۷ سالگی مجبور است برای دریافت یک وعده غذای گرم در صف بایستد.

عقب افتادن وی زمانی آغاز گشت که در سر دختر خاله اش غده ای پدیدار گشت. از آنجائی که او بیمه نبود، کارل مجبور می شود به وی یاری کند. خانه دوطبقه ای را که داشت به وثیقه نهاده از بانک قرض گرفت. مدت کوتاهی نگذشت و شرکتی که آنجا کار می کرد ورشکسته گشت و او بیکار شد. در این بین او بیش از ۶۰ ساله شده و دیگر اشتغالی نیافت. سپس به افسردگی روحی دچار گشت و دیگر برای مشاغل کوتاه مدت نیز کاری نیافت. می گوید:

"سرانجام خانه را از دست دادم زیرا قادر به پرداخت بهره بانک نبودم. یک سال دیگر توانستم آنجا بمانم، البته بدون شوفاز و آب. آنگاه خیابان نشین گشتم. هفتاد ساله شده و نمی دانستم چگونه می توان در آوارگی زیست".

می گوید: "خوشبختانه با سایر آوارگان آشنا گشتم. آنان از جمله به من شرح دادند که غالباً در حیاط خلوت پشت رستوران ها باقیمانده غذا یافت می شود که می توان برداشت. کسانی که در خیابان زندگی می کنند معمولاً آدم های جالبی هستند. مثلاً با یک پزشک آشنا شدم که سرگذشت های جالبی را تعریف می کرد، اگرچه معلوم نیست همه آنها صحت داشته باشند؛ هنوز نیز با او دوست هستم".

پاندمی بر مشکل گرسنگی افزوده است

او در این میان با یک نفر از اهالی مقدونی آپارتمان کوچکی را اجاره کرده اند. می گوید: با حق بازنشستگی دولتی سر می کنم. با ۱۳۰۰ دلار و همه این مبلغ بابت اجاره خانه رفته، برای خوراک چیزی باقی نمی ماند. بیمه هم نیست. اگر نمی توانستم هفته ای چند بار جایی غذا بخورم، نمی توانستم به زندگی ادامه دهم". به گفته او دانشجویان بسیاری هستند که پول برای تهیه غذا ندارند. اما آنان دستکم آینده ای در پیش دارند. "در مورد من اما معلوم است که دیگر چیزی تغییر نخواهد کرد".

حتا کار آموختگان دارای مدرک نیز عرض چند هفته امکان دارد سقوط کنند.

شنبه بعد، با دوست ۶۶ ساله اش که پزشک است راه می افتند. مشکلات وی در دهه ۱۹۹۰ با فوت پسر دوم و جدایی از همسرش آغاز گشت. می گوید: "طلاق، مرا به تباهی کشاند و حتا نزدیک بود زندانی شوم. گاهی از خود می پرسم آیا وکیل مدافع ها انسان هستند". به گفته او زمانی فرا رسید که دیگر برای اشتغال نیز کاری نمی کرده، زیرا به هر حال به دنبال از دست دادن مواجبی که می گرفته، دیگر برایش ماهی ۵۰۰ دلار نیز باقی نمی مانده". علاوه بر آن در رابطه با طلاق دادگاه وی را مریض روانی ارزیابی نمود و به همین دلیل اشتغال وی به عنوان پزشک مشکل تر گشت. رفتار او عاقلانه به نظر می رسد، فقط گاهی اصطلاحات گیج کننده ای را به کار می برد از جمله این که می گوید همسرش تکثیر شد.

داوید که در گذشته پزشک بوده، در مجمع کلیسای لوتری پیلگریم، دوشنبه ها غذای گرم دریافت می کند.

او سال ها در "مبسیون پاسیفیک گاردن" ساکن بود که سرائی است برای آوارگان و در "هتل مردانه ویلسون". سپس آغاز می کند به تعریف کردن در باره امراض روانی ناشی از بریدن اعضای تناسلی که انتظار شنیدن آن از یک آدم بی خانمان را نمی توان داشت.

جنیفر وود که مددکار اجتماعی است غالباً به نیازمندان یاری می رساند. او توضیح می دهد به چه سرعت آدمی در امریکا سقوط می کند، می گوید: "کسانی را می شناسم که می باید در بخش مراقبت های ویژه به سر می بردند و سپس با ۳۰۰ هزار بدهی آنها را رها می کنند". آنها را به دادگاه می کشانند، خانه شان را می گیرند و سرانجام کارشان به خیابان می افتد".

جمع آوری کننده پیشین اعانات، خود به تغذیه مجانی محتاج گشته است

۴۲ میلیون مردم امریکا کوپن سنپ SNAP می گیرند که نوعی کوپن مواد غذایی است. هر چه باشد این ها یک هشتم مردم این کشورند. علی رغم این که، رئیس جمهور پیشین، ترمپ این سهمیه را حذف نمود، همزمان، مطابق ارزیابی

سازمان تغذیه آمریکا، شمار بیشتری از کسانی که از جمله به آشپزخانه های عمومی مراجعه می نمایند، در واقع حق دریافت کوپن غذا را داشته، اما به خاطر احساس شرمی که دارند از این حق استفاده نمی کنند.

وود می گوید: "مهاجران بیش از همه از دریافت کمک چشم پوشی می کنند، زیرا بیم این را دارند که به خاطر موقعیت غیر رسمی که دارند دچار مشکلات گردند". این فقط به لاتینوها مربوط نمی شود، بلکه همچنین به پولندی هائی که به صورت توریست به کشور وارد گشته و آنگاه باقی می مانند. "بسیاری از آنان بدون جواز (به اصطلاح سیاه) کار کرده و لذا بیمه نیستند و در صورتی که مشکلی بروز نماید از مراجعه به پولیس بیم دارند. آنها در صورتی که اشتغالشان را از دست دهند از حق بیکاری محروم هستند. علاوه بر این در آمریکا این برداشت مسلط است که آدمی در صورتی که فقیر گردد، خود مقصر است. "برخی از بی خانمان ها در مترو ساکن می گردند که ۲۴ ساعته در حرکت است، به جای این که به بنیادی مراجعه نمایند.

این که آیا نام او واقعاً آلتا لاو باشد روشن نیست. اما در این که او دوران بهتری را پشت سر گذارده شکی نیست. او زمانی کارش جمع آوری اعانات بوده است، از جمله در خدمت سازمان های محیط زیست. امروزه به طوری که خود می گوید به لحاظ مالی "اندکی به تنگنا" دچار گشته است. سپس می افزاید برای ادامه زندگی مبارزه کرده است. او هفته ای چند بار برای دریافت یک وعده غذای گرم در صف می ایستد و می افزاید: "از چندین سال پیش". به خانم سالمندی خدمت می کنم و می توانم نزد او ساکن باشم". می گوید: "از اشتغال مرتب یا حق بازنشستگی برخوردار نیستم". "نقاب می دوزم و به مروارید مصنوعی تزئین کرده، می کوشم به فروش رسانم، تا چندی پیش مقابل ایستگاه ویگلی، نی و طبل می زدم". پیش تر برای جنبش (بلک لایوز ماتر، زندگی سیاهان ارزشمند است) و نیز برای بازیافت زباله فعال بوده است. اما اکنون باید مواظب باشد که امورات خودش را بگذراند. آلتا در کلیسای لوتری پیلگریم. او که در گذشته اعانات جمع آوری می کرده اکنون خود به کمک محتاج است.

ترسانک جشن و بی صدایان

پیش از بروز پاندمی میهمانان غذای خویش را می توانستند در سالن صرف نمایند. اینکار دیگر ممکن نیست. این است که حال آنان علی رغم بارش برف و برودت زیر صفر برای صحبت با یکدیگر بیرون می ایستند. بر درختی بلندگویی را کمک رسانان نصب نموده اند که از آن صدای یکنواخت و بی هیجان لورید به گوش می رسد. دان که خود را ترسانک جشن می نامد، گوید:

"من به اینجا می آیم تا کسانی را ملاقات کنم". شاید او نمی خواهد به خود بقبولاند که برای دریافت غذای مجانی نیز می آید. او لباس رنگارنگ پوشیده و با همه صحبت می کند، اما با هیچ کس بیش از یکدقیقه. وی بسیار هیجان زده به نظر می رسد، در گذشته به اشخاص مبتلا به ناآرامی یاری می رسانده. از وبسایت او بر می آید که دارای مدرک روانشناسی بوده تجربه زیاد دارد. اما زندگینامه اش آغشته است به تشمت. می گوید کتابی نوشته است تحت عنوان "انواع جشن گرفتن، در باره شادی در زندگی" و مایل است که پایش به برلین بیفتد، به خاطر کلوب هائی که آنجا هست. برکلاه پشمین وی عبارت "دوست داشته شده" دیده می شود.

پس از آن که همه کارتن های اغذیه تقسیم گشته اند، کشیش کریستیان دعائی را زیر آسمان کبود می خواند و رسم "شام آخر" را اجراء می کند. آنگاه هر کدام با غذائی که در این بین سرد هم شده است در زیر بغل به راه خود می رود. دان، سوار بر دوچرخه، کارل، داوید، آلتا لاو و بلغارها هر کدام در برفاب در امتداد خیابان گم می شوند. فقط ام M، یک زن سالمند با چهره ای سرخ و در حالی که مشت هایش را در کیسه های پلاستیکی پوشانده است، وسط برف نشسته و

سیگارش را دود می کند. با وی سر سخن را باز کردن ممکن نیست. حتا نام او را نیز نمی توان فهمید. او حقیقتاً بی خانمان است، حتا از یک مسکن ضروری نیز برای مراجعه بدانجا برخوردار نیست. به همین جهت همینطور در حال نشستن باقی می ماند.

دان با همه صحبت می کند و خود را ترسناک جشن می نامد، اما او به خاطر غذای مجانی نیز به راونز وود می آید.

* - به قلم داوید سیگنر در روزنامه سویسی NZZ، ۷ اپریل ۲۰۲۱

<https://www.nzz.ch/international/hunger-in-den-usa-wer-in-chicago-fuer-kostenloses-essen-ansteht-ld.1603841>



با دو پای بریده در ویلچر



آلتای محتاج



داوید پزشک



دان_ترسناک جشن



مشکل پاندمی و گرسنگی پاندمی بر مشکل گرسنگی افزوده است



کارل المانی